



کتابخانه مدرسه فقاهت، کتابخانه ای رایگان برای مستند سازی مفاهیم دینی. برای آشنایی و استفاده بیشتر به نشانی lib.eShia.ir مراجعه فرمایید.

خطبه سوّم و من خطبة له عليه السّلام و هی المعروفة بالشّقشقیّة

و تشتمل علی الشکوی من امر الخلافة ثم ترجیح صبره عنها ثم مبايعة الناس له

بخش اوّل

اما و الله لقد تمّمصها فلان و اّله ليعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحا. ینحدر عنّی السّیل، و لا برقی الی الطّیر فسدلت دونها ثوبا، و طویت عنها کشحا. و طفقت ارتنی بین ان اصول بید جدّاء، او اصبر علی طخية عمیاء، یهرم فیها الکبیر، و یشیب فیها الصّغیر، و یکدح فیها مؤمن حتّی یلقى ربّه! فرایت انّ الصّبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا، اری تراثی نهبا.

ترجمه

این خطبه معروف به شقشقیّه است و مشتمل بر شکایت در امر خلافت و سپس ترجیح دادن شکیبایی در برابر آن و آن گاه بیعت مردم با او می‌باشد.

به خدا سوگند! او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می‌دانست موقعیت من در مسأله خلافت همچون محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز

گردش نمی‌کند)، سیل خروشان (علم و فضیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی‌رسد (چون چنین دیدم)، در برابر آن پرده‌ای افکندم و پهلو از آن تهی نمودم و پیوسته در این اندیشه بودم که آیا با دست بریده (و نداشتن یار و یاور، به مخالفان) حمله کنم یا بر این تاریکی کور، صبر نمایم، همان ظلمت و فتنه‌ای که بزرگسالان را فرسوده، کودکان خردسال را پیر و مردم با ایمان را تا واپسین دم زندگی و لقای پروردگار رنج می‌دهد. سرانجام دیدم بردباری و شکیبایی در برابر این مشکل، به عقل و خرد نزدیکتر است، به همین دلیل شکیبایی پیشه کردم (نه شکیبایی آمیخته با آرامش خاطر، بلکه) در حالی که گویی در چشمم خاشاک بود و استخوان راه گلویم را گرفته بود، چرا که با چشم خود می‌دیدم میراثم به غارت می‌رود!

خطبه در يك نگاه

این خطبه از مهم‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است و چون مسائل مربوط به خلافت بعد از رسول خدا (ص) را بی‌پرده شرح می‌دهد برای گروهی جنجال برانگیز شده است. نکته‌هایی در این خطبه وجود دارد که در هیچ یک از خطبه‌های نهج البلاغه نیست و در عین کوتاهی، يك دوره تاریخ اسلام مربوط به عصر خلفای نخستین در آن خلاصه شده است. تحلیل‌های دقیق و جالبی دارد که برای صاحب‌نظران، بسیار قابل مطالعه است و نکاتی در آن دیده می‌شود که در هیچ جای دیگر دیده نخواهد شد.

قبل از ورود در شرح و تفسیر این خطبه اشاره به چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

1- نام خطبه: نام این خطبه از جمله آخر آن گرفته شده است که امام (ع) در پاسخ تقاضای «ابن عباس» برای ادامه خطبه، به او فرمود: «تلك شقشقة هدرت ثم قرّرت» که معادل آن در فارسی چنین است: «این شعله آتشی بود که از دل زبانه کشید و فرو نشست» و به این ترتیب درخواست «ابن عباس» را برای ادامه سخن

رد کرد، چون حال و هوایی که امام (ع) را برای بیان آن سخنان آتشین و حسّاس آماده کرده بود تغییر یافت، زیرا کسی از میان جمعیت برخاست و نامه‌ای به دست حضرت داد و فکر امام (ع) را به مسائل دیگری متوجّه ساخت.

2- زمان صدور: در مورد زمان صدور این خطبه در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست، بعضی مانند «محقق خویی» معتقدند: از محتوای خطبه و همچنین اسناد و طرق آن استفاده می‌شود که این سخنان را در اواخر عمر شریفش بعد از ماجرای جنگ «جمل و صقین و نهروان» و پیکار با «ناکثین و قاسطین و مارقین» ایراد فرموده [1] و انصافاً محتوای خطبه نیز این نظر را تأیید می‌کند.

3- مکان ایراد خطبه: جمعی از شارحان نهج البلاغه از ذکر مکان صدور خطبه خاموشند ولی بعضی معتقدند که امام (ع) آن را بر فراز منبر «مسجد کوفه» ایراد فرموده و

«ابن عباس» می‌گوید: «امام (ع) آن را در «رحبه» ایراد فرمود [2] و این در موقعی بود که سخن از مسأله خلافت به میان آمد، طوفانی در قلب مبارک امام (ع) برخاست و این سخنان را ایراد فرمود».

4- سند خطبه: در مورد سند خطبه نیز گفتگوست. بعضی گفته‌اند: این خطبه از خطبه‌های متواتر است و بعضی به عکس، گفته‌اند این خطبه از علی (ع) نیست و او هرگز از مسأله خلافت شکایت نکرده، بلکه ساخته و پرداخته «سید رضی» می‌باشد.

شارح معروف، «ابن میثم بحرانی» می‌گوید: این دو ادعا هر دو باطل و در طریق افراط و تفریط است. سند خطبه به حدّ تواتر نرسیده و از طرفی این ادعا که

[1] منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 32.

[2] رحبه در اصل به معنی مکان وسیع است و به عقیده بعضی، نام یکی از محلات کوفه بوده، در حالی که بعضی دیگر معتقدند نام يك آبادی است در حدود هشت فرسخی کوفه (مجمع البحرين و مراد الاطلاع).

از سخنان «سید رضی» است نیز بی‌پایه است (و حق این است که از علی (ع) صادر شده است). [1] اشکال تراشی در سند این خطبه، به خاطر این نیست که ضعف و فتوری در آن راه دارد و یا با سایر خطبه‌های نهج البلاغه از نظر ارزش متفاوت می‌باشد، بلکه به عکس، چنان که خواهد آمد این خطبه دارای اسناد متعددی است که در بعضی از خطبه‌های بعضی نهج البلاغه این همه اسناد وجود ندارد.

تنها چیزی که سبب اشکال تراشی در باره خطبه شده است این است که با پیشداوریه و ذهنیت گروهی از افراد سازگار نیست. آنها به جای این که پیشداوری و ذهنیت خود را با آن اصلاح کنند، به فکر مخدوش کردن اسناد خطبه افتاده‌اند تا مبادا به ذهنیت آنها لطمه‌ای وارد شود.

به هر حال از جمله اسنادی که غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر شده، اسناد زیر است:

الف- «ابن جوزی» در کتاب «تذکره الخواص» می‌گوید: این خطبه را امام (ع) در پاسخ کسی ایراد فرمود که هنگامی که امام (ع) به منبر رفته بود از آن حضرت پرسید: «ما الّذی ابطا بك الی الآن، چه چیز سبب شد که تا این زمان زمام خلافت را به دست نگیری؟» [2] این سخن نشان می‌دهد که «ابن جوزی» طریق دیگری برای این خطبه در اختیار داشته است، زیرا سؤال این جوان در نهج البلاغه مطرح نیست حتماً «ابن جوزی» از طریق دیگری گرفته است.

ب- شارح معروف «ابن میثم بحرانی» می‌گوید: این خطبه را در دو کتاب یافتیم که تاریخ تألیف آنها، قبل از تولّد «سید رضی»- ره- بوده است:

[1] شرح نهج البلاغه ابن میثم، جلد 1، صفحه 251.

[2] تذکره الخواص، صفحه 124.

نخست در کتاب «الانصاف» نوشته «ابو جعفر ابن قبه» شاگرد «کعبی»، که یکی از بزرگان «معتزله» است که وفات او قبل از تولّد «سید رضی» است.

دیگر این که نسخه‌ای از آن را یافتیم که بر آن، خط «ابو الحسن علی بن محمد بن فرات» وزیر «المقتدر بالله» بود و این، شصت و چند سال قبل از تولّد سید رضی بوده است. سپس می‌افزاید: «بیشترین گمان من این است که آن نسخه مدّتی قبل از تولّد ابن فرات نوشته شده بوده است». [1] «ابن ابی الحدید» نیز می‌گوید: استادم «واسطی» در سال 603 از استادش «ابن خشاب» چنین نقل کرد که او در جواب این سؤال که آیا این خطبه مجعول است؟ گفت: نه به خدا سوگند! من می‌دانم که کلام امام (ع) است همان گونه که می‌دانم اسم تو «مصدق بن شیبب واسطی» است. من ادامه دادم و گفتم: بسیاری از مردم می‌گویند این از سخنان «سید رضی» است. او در پاسخ گفت: «سید رضی و غیر سید رضی کجا، و این بیان و این اسلوب ویژه کجا؟! ما رساله‌های سید رضی را دیده‌ایم و روش و طریقه و فن او را در نثر شناخته‌ایم، هیچ شباهتی با این خطبه ندارد» سپس افزود:

«به خدا سوگند من این خطبه را در کتابهایی یافته‌ام که دویست سال قبل از تولّد «سید رضی» تصنیف شده است. من این خطبه را با خطوطی دیده‌ام که آنها را می‌شناسم و می‌دانم خط کدام يك از علما و اهل ادب است پیش از آن که پدر رضی متولّد شود».

سپس «ابن ابی الحدید» می‌گوید: من نیز خودم قسمت مهمّ این خطبه را در نوشته‌های استاد «ابو القاسم بلخی» که از علمای بزرگ «معتزله» بود یافته‌ام و او معاصر «المقتدر بالله» بود که مدّت زیادی قبل از تولّد «سید رضی» می‌زیسته است و نیز بسیاری از آن را در کتاب «ابن قبه» (که از متکلمان امامیه است) به نام

[1] شرح ابن میثم بحرانی، جلد 1، صفحه 252.

«الانصاف» یافتیم و او از شاگردان «ابو القاسم بلخی» است و قبل از «سید رضی» می‌زیسته است. [1] مرحوم علامه امینی در الغدير، جلد 7، صفحه 82 به بعد، این خطبه را از کتاب، آدرس داده است.

محتوای خطبه

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد این خطبه در تمام فرازهایش از مسأله خلافت بعد از پیامبر اسلام (ص) سخن می‌گوید و مشکلاتی را که در دوران خلفا به وجود آمد در عبارات کوتاه و پر معنی و بسیار داغ و مؤثر شرح می‌دهد و با صراحت، این حقیقت را بیان می‌کند که بعد از رسول خدا (ص) او، از همه شایسته‌تر برای این مقام بود و شدیداً تأسف می‌خورد که چرا خلافت از محور اصلی تغییر داده شد.

در پایان خطبه، داستان بیعت مردم را با خودش شرح می‌دهد و اهداف پذیرش بیعت را در جمله‌های بسیار زیبا و الهام بخش بیان می‌فرماید.

شرح و تفسیر

تحلیلی مهم پیرامون مسأله خلافت

این خطبه- همان گونه که گذشت- به طوفانهای سخت و سنگینی اشاره می‌کند که بعد از رسول خدا (ص) برای تغییر محور خلافت انجام شد و شایسته‌ترین فرد را با تکیه بر دلیل و منطق برای جانشینی پیامبر (ص) نشان می‌دهد و سپس به مشکلات عظیمی که به خاطر تخلف از این امر و از نص صریح

[1] شرح ابن ابی الحدید، جلد اول، صفحه 205.

پیامبر (ص) در امر خلافت برای مسلمین پدید آمد اشاره می‌فرماید.

نخست شکایت خود را از نخستین مرحله خلافت بیان می‌دارد و می‌فرماید:

«به خدا سوگند او پیراهن خلافت را بر تن کرد در حالی که خوب می‌دانست موقعیت من در مسئله خلافت همچون محور سنگ آسیاست! (که بدون آن هرگز گردش نمی‌کند)» (اما و الله لقد تقمّصها [1] فلان و اّنه لیعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرّحا [2]).

بدون اشکال مرجع ضمیر «تقمّصها» خلافت است و تعبیر به «قمیص» (پیراهن) شاید اشاره به این نکته باشد که او از مسئله خلافت به عنوان پیراهنی برای پوشش و زینت خود بهره گرفت در حالی که این آسیاب عظیم، نیاز به محور نیرومندی دارد که نظام آن را در حرکت شدیدش حفظ کند و از انحراف باز دارد و در نوسانات و بحرانها، حافظ آن باشد و به نفع اسلام و مسلمین بچرخد. آری خلافت پیراهن نیست، سنگ آسیاب گردنده جامعه است، خلافت نیاز به محور دارد، نه این که کسی او را بر تن کند و پوشش خود قرار دهد.

سپس دلیل روشنی برای این معنی ذکر می‌کند که به هیچ وجه قابل انکار نیست، می‌فرماید: «سیلهای خروشان و چشمه‌های (علم و فصیلت) از دامنه کوهسار وجودم پیوسته جاری است و مرغ (دور پرواز اندیشه) به قلّه (وجود) من نمی‌رسد» (ینحدر [3] عتی السّیل، و لا یرقی الی الطّیر).

تعبیر به «ینحدر، فرو می‌ریزد و پایین می‌آید»، «و لا یرقی، بالا نمی‌رود» که در دو جهت مختلف و در برابر هم قرار گرفته بیانگر نکته لطیف و ظریفی است و

[1] «تقمّص» از ماده «قمیص» به معنی پیراهن است و «تقمّص» به معنی «پیراهن بر تن کرد» می‌باشد.

[2] «الرّحی» به معنای سنگ آسیاب است. این ماده به صورت ناقص واوی و ناقص یایی هر دو استعمال شده است.

[3] «ینحدر» از ماده «انحدر» به معنی فرو ریختن و سرازیر شدن به صورت کثرت و زیادی است.

آن این که وجود امام، به کوه عظیمی تشبیه شده، که دارای قلّه بسیار مرتفعی است و طبیعت این گونه کوهها و قلّه‌ها این است که نزولات آسمانی را در خود جای می‌دهد و سپس به صورت مستمرّ به روی زمینهای گسترده و دشتها جاری می‌سازد و گلها و گیاهان و درختان را بارور می‌کند و از سوی دیگر هیچ پرنده دور پروازی، نمی‌تواند به آن راه یابد.

این تشبیه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید در باره نقش کوهها در آرامش و آبادی زمین آمده: «وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»، خداوند در زمین، کوههای محکم و ثابتی افکند تا اضطراب و لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نهرهایی (به وسیله آنها) ایجاد کرد و راههایی در آن قرار داد تا هدایت شوید». [1] آری اگر شبکه کوههای عظیم نبودند فشار درونی زمین از یکسو و تأثیر جاذبه ماه و خورشید و جزر و مدّ پیوسته زمین از سوی دیگر و فشار ورزش طوفانها از سوی سوّم، آرامش را از انسانها می‌گرفت و آبهایی که از آسمان نازل می‌شد به صورت سیلاب عظیمی به دریاها می‌ریخت و ذخیره آبی به صورت نهر و چشمه وجود نداشت.

وجود امام آگاه و بیدار و نیرومند و معصوم برای هر امت، مایه آرامش و انواع برکات است. در ضمن، این تعبیر نشان می‌دهد که هیچ کس را یارای دستیابی به افکار بلند امام (ع) و اوج معرفت و کنه شخصیت آن حضرت نیست و به اسرار وجود او جز پیامبر اکرم (ص) که استاد بزرگ آن حضرت بود و امامان معصوم، پی نمی‌برد.

هر کس از یاران و اصحاب و پیروانش به اندازه پیمان‌ها وجود خویش از این اقیانوس بزرگ بهره می‌گیرد بی‌آن که کرانه‌ها و ژرفای آن بر کسی روشن باشد. [2]

[1] سوره نحل، آیه 11.

[2] برای پی بردن به حقیقت تعبیرات امیر مؤمنان علی (ع) و برتری بی‌چون و چرایش نسبت به تمام افراد امت کافی است توضیحات فشرده‌ای که در مقدمه این کتاب در باره فضایل آن حضرت آمده است مورد مطالعه قرار گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که برای گردش سنگ آسیاب از وجود نهرها استفاده می‌شود و این نهرها از کوههای عظیم سرچشمه می‌گیرد، بعلاوه سنگهای آسیاب را از کوهها جدا می‌کنند و ممکن است تعبیر فوق، اشاره‌ای به همه این معانی باشد، یعنی هم محورم و هم سنگ آسیابم و هم نیروی محرک آن، که چیزی جز علم و دانش سرشار نیست.

همچنین همان طور که اشاره شد، باید توجه داشت که قلّه‌های کوهها برکات آسمانی را به صورت برفها در خود جای می‌دهند و سپس به صورت تدریجی به زمینهای تشنه می‌فرستند و این می‌تواند اشاره‌ای به قرب وجود علی (ع) نسبت به سرچشمه وحی و بهره‌گیری از دریای بی‌کران وجود پیامبر (ص) باشد.

بعضی از شارحان تعبیر به «سبیل» در جمله بالا را اشاره به علم و دانش بیکران علی (ع) دانسته‌اند که پیامبر اسلام (ص) در حدیث معروف: «انا مدینه العلم و علی بابها» [1] به آن اشاره فرموده است و نیز در تفسیر آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَابَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»، بگو به من خبر دهید اگر آبهای شما در زمین فرو رود چه کسی می‌تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد» [2]، از امام «علی بن موسی الرضا (ع)» می‌خوانیم که: «ماء معین» را به علم امام تفسیر فرمودند. [3] در این جا چند سؤال کوتاه پیش می‌آید:

[1] برای آگاهی از اسناد این حدیث معروف در کتب اهل سنت، به احقاق الحق، جلد پنجم، صفحه 468 تا 501 مراجعه فرمایید.

[2] سوره ملک، آیه 30.

[3] تفسیر نور الثقلین، جلد 5، صفحه 386- این تفسیر منافات با تفسیر ظاهری آن به آب جاری ندارد و همچنین تفسیر دیگری که در بعضی روایات آمده که ماء معین به اصل وجود امام تفسیر شده است چرا که همه این معانی می‌تواند در مفهوم آیه جمع باشد.

نخست این که ممکن است گفته شود: چرا علی (ع) در این جا از خویشتن تعریف کرده، در حالی که تعریف از خویش نكوهیده است (تزکیة المرء لنفسه قبیح).

ولی باید توجه داشت که میان خودستایی و معرفی کردن، فرق بسیار است.

گاه مردم از شخصیت کسی بی‌خبرند و بر اثر ناآگاهی نمی‌توانند استفاده کافی از او کنند، در این جا معرفی کردن چه از سوی خود و چه از سوی دیگران نه تنها عیب نیست بلکه عین صواب و طریق نجات است و همانند معرفی‌هایی است که يك طبیب در بالای نسخه خود در مورد تخصصهای طبیب می‌کند که تنها، فایده راهنمایی مردم برای حل مشکلاتشان دارد نه جنبه خودستایی.

دیگر این که، جمله «ینحدر عتّی السبیل، و لا یرقی الی الطیر» يك ادعاست، دلیلش چیست؟

پاسخ این سؤال از پاسخ سؤال اول روشنتر است، زیرا هر کس کمترین ارتباطی با تاریخ اسلام و مسلمین دارد، مقام بی‌نظیر امیر مؤمنان علی (ع) را در علم و دانش می‌داند زیرا علاوه بر احادیث فراوانی که از پیغمبر اکرم (ص) در زمینه علم وسیع علی (ع) نقل شده و علاوه بر این که همه علوم اسلامی طبق تصریح جمعی از دانشمندان اسلامی از وجود او سرچشمه گرفته و او بنیانگذار این علوم محسوب می‌شود [1] و علاوه بر این که در تمام دوران خلفا هر زمان مشکل مهمی در مسائل مختلف اسلامی پیش می‌آمد و همه از حل آن عاجز می‌ماندند، به علی (ع) پناه می‌بردند و حلّ نهایی را از او می‌خواستند، تنها مطالعه خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت در نهج البلاغه برای پی بردن به این حقیقت کافی

[1] ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بحث مفصلی در این زمینه بیان کرده و يك يك از علوم اسلامی را ذکر می‌کند و چگونگی ارتباط و پیوندش را از نظر تاریخی با اقیانوس علم علی (ع) شرح می‌دهد. (شرح ابن ابی الحدید، جلد 1، صفحه 17 تا 20)

است. هر انسان منصفی- چه مسلمان و چه غیر مسلمان- نهج البلاغه را به دقت مطالعه کند در برابر عظمت علمی آن حضرت سر تعظیم فرود می‌آورد و مفهوم: «ینحدر عتّی السّیّل، و لا یرقی الی الطّیر، سیل خروشان علم و دانش از کوهسار وجودم سرازیر است و پرنده تیز پرواز اندیشه‌ها به قلّه وجودم نمی‌رسد» عملاً بر او ظاهر و آشکار می‌شود.

سوّم این که چگونه آن حضرت از حوادثی که بعد از رسول خدا (ص) در امر خلافت واقع شد شکایت می‌کند، آیا با مقام صبر و تسلیم و رضا منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال نیز پیچیده نیست. صبر و تسلیم و رضا مطلبی است و بیان حقایق برای ثبت در تاریخ و آگاهی حاضران و آیندگان، مطلبی دیگر که نه تنها مانعی ندارد، بلکه گاهی از اوجب واجبات است و مسائل مربوط به خلافت درست از همین نمونه است. در حقیقت مصالح مردم و جامعه اسلامی و نسلهای آینده ایجاب می‌کند که امام (ع) این حقایق را بیان کند تا به دست فراموشی سپرده نشود.

سپس می‌فرماید: «(هنگامی که دیدم او پیشدستی کرد و خلافت را در بر گرفت) من در برابر آن پرده‌ای افکندم و پهلو از آن نهی کردم (و خود را کنار کشیدم)» (فسدلت [1] دونها ثوبا، و طویت عنها کشحاً [2]).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که امام (ع) هنگامی که خود را در برابر این جریان دید، آماده درگیری نشد و به دلایلی که در ذیل به آن اشاره می‌شود بزرگوارانه از آن چشم پوشید و زاهدانه از آن کناره‌گیری کرد، ولی از سوی دیگر

[1] «سدلت» او ماده «سدل» بر وزن «عدل» در اصل به معنای نزول چیزی از بالا به پایین به گونه‌ای که آن را بپوشاند می‌باشد، بنا بر این «سدلت» مفهومی است که آن را رها کردم و چیزی بر آن فرو افکندم.

[2] «کشح» (بر وزن فتح) به معنی پهلوست و «طوی عنه کشحه» کنایه از بی‌اعتنایی و صرف نظر کردن از چیزی است.

این فکر دائماً روح او را آزار می‌داد که در برابر این انحراف بزرگ چه باید انجام دهد و مسؤولیت الهی خویش را چگونه پیاده کند؟

به همین دلیل اضافه می‌کند: «پیوسته در این اندیشه بودم که آیا با دست بریده (و نداشتن یار و یاور به مخالفان) حمله کنم یا بر این تاریکی کور، صبر نمایم؟» (و طغفت ارتتی بین ان اصول بید جدّاء [1]، أو اصبر علی طخیة [2] عمیاء).

امام (ع) با این جمله، این حقیقت را روشن می‌سازد که من هرگز مسئولیت خودم را در برابر امت و وظیفه‌ای که خدا و پیامبرش بر دوشم گذارده بودند فراموش نکرده، ولی چه کنم که در میان دو محذور، گرفتار بودم: محذور اول این که قیام کنم و با مخالفان، درگیر شوم در حالی که از يك سو، یار و یاور کافی نداشتم و از سوی دیگر این قیام موجب شکاف در میان مسلمین می‌شد و فرصت به دست منافقان و دشمنانی می‌داد که در انتظار چنین شرایطی بودند. محذور دوم این که در آن محیط تاریک و ظلمانی صبر کنم.

تعبیر به «طخیة عمیاء» با توجه به این که «طخیه» خود به معنی ظلمت و تاریکی است اشاره به این است که گاهی ظلمتها شدید نیست و از خلال آن می‌توان شبیحی مشاهده کرد، ولی این ظلمت آن قدر شدید بود که باید ظلمت کوریش نامید.

سپس توصیف بیشتری از شرایط آن زمان در سه جمله کوتاه و پر معنی ارائه می‌دهد و می‌فرماید: «ظلمت و فتنه‌ای که بزرگسالان را فرسوده و کودکان خردسال را پیر و مردم با ایمان را تا واپسین دم زندگی و لقای پروردگار رنج می‌دهد» (یهرم فیها الکبیر، و یشیب فیها الصّغیر، و یکدح [3] فیها مؤمن حتّی یلقى ربّه).

[1] «جدّاء» به معنی شکسته و بریده است.

[2] «طخیة» به معنی تاریکی و ظلمت و گاه به معنی ابرهای نازک است و «طخیاء» به معنی شب تاریک است.

[3] «یکدح» از ماده «کدح» به معنی سعی و کوشش توأم با خستگی است.

از این عبارت به خوبی روشن می‌شود که يك رنج و درد عمومی، همه را تحت فشار قرار داده بود. صغیران را پیر می‌کرد و پیران را زمینگیر، ولی مؤمنان رنج مضاعفی داشتند چرا که مشکلات روزافزون جامعه اسلامی و خطراتی که از هر سو آن را تهدید می‌کرد آنان را در اندوه عمیق و رنج بی‌پایانی فرو برده بود، همان درد و مصیبتی که با گذشت زمان و در مدّت کوتاهی در عصر «بنی امیّه» خود را نشان داد و بسیاری از زحمات پیامبر اکرم (ص) و مؤمنان راستین نخستین را بر باد داد.

سرانجام، تصمیم‌گیری خود را در برابر این «دو راهی» مشکل و خطرناک به این صورت بیان می‌فرماید: «سرانجام (بعد از اندیشه کافی و در نظر گرفتن تمام جهات) دیدم بردباری و شکیبایی در برابر این مشکل، به عقل و خرد نزدیکتر است» (فرایت انّ الصّبر علی هاتا [1] احجی [2]).

«به همین دلیل شکیبایی پیشه کردم (نه شکیبایی آمیخته با آرامش خاطر بلکه) در حالی بود که گویی چشم را خاشاک پر کرده و استخوان، راه گلویم را گرفته بود» (فصیرت و فی العین فذی [3]، و فی الحلق شجاً [4]).

این تعبیر ترسیم گویایی از نهایت ناراحتی امام در آن سالهای پر درد و رنج می‌باشد که نمی‌توانست چشم به روی حوادث ببندد و نه بگشاید و نیز نمی‌توانست فریاد کشد و سوز درون خود را آشکار سازد. «چرا که با چشم خود می‌دیدم میراثم به غارت می‌رود!» (اری ترائی نهیا).

[1] «ها» در واژه «هانا» علامت تنبیه است و «تا» اسم اشاره مؤنث، اشاره به «طخیه» (تاریکی و ظلمت) است که در جمله‌های قبل آمده است. بعضی نیز مشار الیه را حالتی دانسته‌اند که از عبارت استفاده می‌شود و معنی چنین است: «فرايت انّ الصّبر علی هذه الحالة احجی».

[2] «احجی» از ماده «حجا» به معنی عقل است بنا بر این احجی به معنی عاقلانه‌تر می‌باشد.

[3] «قذی» به معنی آلودگی و به معنی خاشاک آمده است.

[4] «شجی» به معنی اندوه و غم و شدت و رنج، و گاه به معنی استخوان یا چیز دیگری که در گلو، گیر کند، آمده است.

نکته‌ها

1- چرا امام (ع) صبر را ترجیح داد؟!

تاریخ به خوبی گواهی می‌دهد که منافقان و دشمنان اسلام برای رحلت پیامبر (ص) دقیقه‌شماری می‌کردند و بسیاری از آنها معتقد بودند با رحلت آن حضرت یکپارچگی مسلمانان از میان می‌رود و شرایط برای يك حرکت ضد انقلابی فراهم می‌آید و قادر خواهند بود اسلام نوپا را در هم بشکنند، در چنین شرایطی اگر علی (ع) برای گرفتن حق خویش یا به تعبیر دیگر بازگرداندن مسلمانان به اسلام راستین عصر پیامبر (ص) قیام می‌کرد با توجه به تصمیمهایی که برای کنار زدن او از صحنه خلافت از پیش گرفته شده بود به یقین درگیری، روی می‌داد و صحنه جامعه اسلامی چنان آشفته می‌شد که راه برای منافقان و دشمنان، جهت رسیدن به نیت سوءشان هموار می‌گشت، گروههایی که به نام «اهل رده» بعد از رحلت پیامبر (ص) بلافاصله در برابر حکومت اسلامی قیام کردند و بر اثر یکپارچگی مردم سرکوب شدند، شاهد و گواه روشنی بر این معنی است. در بعضی از تعبیرات که در تواریخ معروف اسلام آمده، می‌خوانیم: «لَمَّا تَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ (ص) اِرْتَدَّتِ الْعَرَبُ وَ اِشْرَاطُ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ وَ نَجْمُ التَّفَاقِ وَ صَارَ الْمُسْلِمُونَ كَالْغَنَمِ الْمَطْبُورَةِ فِي اللَّيْلَةِ الشَّاتِيَةِ، هُنْكَامِي كَهْ بِبِامِيرِ وَفَاتِ يَافِتِ عَرَبِ (جَاهِلِي) بِازْكَشْتِ خُودِ رَا شُرُوعِ كَرْدِ وَ يَهُودِ وَ نَصَارَا سِرْ بَرْدَاشْتَنْدِ وَ مَنَافِقَانِ اَشْكَارِ گِشْتَنْدِ وَ وَاَرْدِ صَحْنَه شَدَنْدِ وَ مَسْلَمَانَانِ هَمَانَنْدِ رَمَهْ بِي‌چُوپَانِي بُونْدَنْدِ كَهْ دَرِ يَكِ شَبِ سَرْدِ وَ بَارَانِي زَمَسْتَانِ، دَرِ بِيَابَانِ، گِرْفْتَارِ شَدَه‌اَنْدَنْدِ». [1] اینها همه از يك سو و از سوی دیگر قیام کردن با نداشتن یار و یاور، پیروزی را بر او مشکل می‌کرد و شاید اگر قیام می‌فرمود بسیاری از ناآگاهان، این قیام را

[1] سیره ابن هشام، جلد 4، صفحه 316.

نه برای مسائل مهم الهی، بلکه به خاطر مسائل شخصی تفسیر می‌کردند.

ولی صایعات و مشکلات فراوانی که از تعبیر محور خلافت به وجود آمده بود روز به روز خود را بیشتر نشان می‌داد و همین‌ها بود که به صورت خار و خاشاکی به چشم مولا (ع) می‌نشست و همچون استخوانی گلویش را آزار می‌داد.

این درسی است برای همه مسلمین در طول تاریخ که هر گاه احقاق حق خویش، موجب ضربه‌ای بر اساس و پایه دین شود باید از آن چشم‌پوشند و حفظ اصول را بر همه چیز مقدم بشمرند و بر درد و رنجهای ناشی از تضییع حقوق، صبر کنند و دندان بر جگر بغشارند.

شبیبه همین معنی در خطبه 26 نیز آمده است که می‌فرماید: «فَنظَرْتُ فَاذَا لَيْسَ لِي مَعِيْنَ اِلَّا اَهْلُ بَيْتِي ... وَ اَعْصِيَتْ عَلَيَّ الْقَذَى وَ شَرِيَتْ عَلَيَّ الشَّجِي ...، مَن نَگَاهِ كَرْدَمِ وَ دِيدَمِ بَرَايِ گِرْفْتَنِ اَيْنِ حَقِ يَاورِي بَهْ جَزِ خَاندانِ خَويشِ نَدارَمِ ... چِشمِهايِ پَرِ اَزِ خَاشاکِ رَا فَرُو بَسْتَمِ وَ بَا گِلوبِي كَهْ گُوبِي اِسْتِخْوانِ دَرِ اَنِ گِيرِ كَرْدَهْ بُوْدِ جَرَعَهْ حَواذِثِ رَا نَوشِيْدَمِ».

2- چرا از خلافت تعبیر به «ارث» شده است؟

در عبارات فوق خواندیم که امام (ع) می‌فرماید: «من دیدم که میراثم به غارت می‌رود.» در این جا سؤالی پیش می‌آید که چرا از خلافت تعبیر به «میراث» شده است؟! پاسخ این سؤال با توجه به این نکته روشن می‌شود و آن این که خلافت يك ميراث الهی و معنوی است که از پیامبر (ص) به جانشینان معصومش می‌رسد نه يك ميراث شخصی و مادّی و حکومت ظاهری. شبیه این تعبیر در آیات قرآن نیز دیده می‌شود آنجا که «زکریا» از خداوند تقاضای فرزندی می‌کند که «وارث او» و «وارث آل یعقوب» باشد (و بتواند به خوبی از میراث نبوت و پیشوایی خلق

پاسداری کند) «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» [1] در حقیقت این میراث متعلق به همه امت است ولی در اختیار امام و جانشین پیامبر (ص) قرار داده شده است.

در مورد کتب آسمانی می‌خوانیم: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، سپس کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم. [2] و از همین نظر در حدیث مشهور نبوی آمده است: «العلماء ورثة الانبياء، دانشمندان وارثان پیامبرانند». [3] شاهد این سخن تاریخ گویای زندگی علی (ع) است، او عملاً نشان داد که هیچ گونه دلبستگی به مال و مقام ندارد و خلافت را- بدون انجام وظایف الهی- همانند کفش کهنه بی‌ارزش، یا آب بینی حیوانی می‌دانست، چگونه ممکن است برای از دست رفتن آن چشمی پر خاشاک و گلوبی گرفته، داشته باشد؟

بعضی احتمال داده‌اند که منظور از این «میراث غارت شده»، «فدک» باشد که پیامبر (ص) برای دخترش «زهرا»- علیها السلام- گذارده بود و از آنجا که مال همسر در حکم مال شوهر است این تعبیر را بیان فرمود، [4] ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که در تمام این خطبه، سخن از مسأله خلافت است و این جمله نیز ناظر به آن است.

3- امام (ع) در گوشه خانه

هیچ کس نمی‌تواند ضایعه عظیمی را که بر جهان اسلام از نشستن علی (ع) در گوشه خانه وارد شد ارزیابی کند. تنها در بعد علمی وقتی به نهج البلاغه نگاه کنیم

[1] سوره مریم، آیه 5 و 6.

[2] سوره فاطر، آیه 32

[3] اصول کافی، جلد 1، صفحه 32 و 34.

[4] منهاج البراعة، جلد 3، صفحه 45.

که بخشی از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت را در مدّت کوتاه خلافتش تشکیل می‌دهد آن هم خلافتی که مملوّ از حوادث و ماجراهای دردناک و جنگهای پی در پی بود، می‌توانیم حدس بزنیم که اگر آن 25 سال نیز علی (ع) در میان امت بود و مردم از چشمه جوشان علم و دانش بی‌پایان او بهره می‌بردند، چه آثار عظیمی برای مسلمانان جهان بلکه برای جامعه بشریت به یادگار می‌ماند.

ولی چه می‌توان کرد که این فیض عظیم را از مسلمانان و بشریت گرفتند و ضایعه بزرگی که هرگز قابل جبران نیست در تاریخ روی داد.

4- چرا امام (ع) مسأله خلافت را طرح می‌کند؟

بعضی چنین می‌پندارند که آیا بهتر نبود امام (ع) اصلاً به سراغ مسأله خلافت که مربوط به گذشته بود نمی‌رفت و آن را به دست فراموشی می‌سپرد مبدا منشأ اختلاف بیشتری در میان مسلمانان گردد؟! نظیر همین سخن، امروز هم از سوی گروهی مطرح است و به مجرد این که سخن از خلافت بلا فصل علی (ع) به میان آید می‌گویند برای حفظ وحدت مسلمین سکوت کنید و این گونه مسائل را به فراموشی بسپارید، ما امروز با دشمنان بزرگی رو به رو هستیم و پرداختن به این مسائل ما را در مبارزه با دشمنان مشترک تضعیف می‌کند، اصولاً این گونه بحثها چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد در حالی که پیروان هر يك از مذاهب تصمیم خود را گرفته و به راه خویش می‌روند و بسیار بعید به نظر می‌رسد که ادامه این گونه بحثها سرچشمه اتحاد تازه‌ای شود.

در پاسخ این سؤال لازم است دو نکته را یادآور شویم:

الف- واقعیتهای موجود هرگز نمی‌تواند حقیقتها را به فراموشی بسپارد. این يك حقیقت است که علاوه بر تأکید شخص پیامبر (ص) بر خلاف علی (ع) شایستگی او از هر نظر برای این امر بیشتر بود، حال چه حوادثی واقع شد که این

مسأله دگرگون گشت مطلبی جداگانه است.

بنا بر این علی (ع) که همه جا طرفدار حقیقت بود و با واقعیتهای موجود که هماهنگ با حقیقت نبود ستیز داشت حق دارد که حقایق مربوط به خلافت را بعد از رسول خدا بازگو کند تا محققان بعد از قرن‌ها یا هزاران سال بتوانند منصفانه قضاوت کنند و اگر کسانی بخواهند از وضع موجود صرف نظر کرده و به حقایق بیندیشند قادر بر این امر باشند و راه مستقیم را در پرتو تحقیق خود پیدا کنند.

به هر حال هرگز نمی‌توان کسی را از بیان حقیقت باز داشت و به فرض که بتوانیم، حقّ چنین کاری را نداریم زیرا ضایعه بزرگی محسوب می‌شود چرا که همیشه واقعیتهای موجود با حقایق تطبیق نمی‌کند و گاه فاصله زیادی با آن دارد، آنچه هست همیشه به معنی آنچه باید باشد نیست. اسلام به ما می‌گوید ما باید به دنبال چیزی باشیم که باید باشد.

شك نیست که مسأله خلافت و امامت بعد از پیامبر خدا (ص) یکی از اساسی‌ترین مباحث دینی ماست، خواه آن را جزء اصول دین بشماریم آن گونه که پیروان مکتب

اهل بیت (ع) می‌گویند، یا جزء فروع دین، هر چه هست مسأله‌ای است که از نظر دینی سرنوشت‌ساز می‌باشد و به هیچ وجه جنبه شخصی ندارد و بر خلافت آنچه برخی ناآگاهان می‌اندیشند تنها يك بحث تاریخی مربوط به گذشته نیست، بلکه آثار زیادی برای امروز و فردا و فرداها دارد و می‌تواند در بسیاری از مسائل مربوط به اصول و فروع اسلام اثر بگذارد و درست به همین دلیل علی (ع) در دوران خلافت ظاهریش به طور مکرر متذکر این مسأله شده است.

ب- آنچه مضر به وحدت و اتحاد صفوف مسلمانان است بحثهای جنجالی و تعصّب‌آلود و پرخاشگرانه است، ولی بحثهای علمی و منطقی که طرفین، حدود و موازین علمی و منطقی را در آن رعایت کنند نه تنها مزاحم وحدت صفوف مسلمانان نیست بلکه در بسیاری از مواقع به آن کمک می‌کند.

334

پیام امام امیر المومنین (ع)

کتابخانه مدرسه فقهات

این سخن را به عنوان يك مطلب ذهنی نمی‌گوییم بلکه امری است که آن را تجربه کرده‌ایم. اخیرا در یکی از استانهای ایران به مناسبت هفته وحدت جمعی از دانشمندان شیعه و اهل سنت در يك گردهمایی بزرگ در کنار هم نشستند و بخشهای مهمی از مسائل مربوط به اختلاف اهل سنت و شیعه را مورد بررسی علمی قرار دادند و نتیجه آن بسیار جالب و چشمگیر بود، زیرا در بسیاری از مباحث، نظرها به هم نزدیک شد و اختلافها کمتر گردید و همه باور کردند که اگر این گونه بحثها ادامه یابد کمک شایان توجهی به کمتر کردن فاصله‌ها و وحدت صفوف می‌کند. [1] حتی در باره اختلاف میان ادیان آسمانی نیز این گونه بحثها مفید و مؤثر و سبب کم شدن فاصله‌هاست و آنها که با این گونه بحثها مخالفند در واقع ناآگاهانه به تشدید اختلافات و زیاد شدن فاصله‌ها کمک می‌کنند.

[1] برای آگاهی از مباحث مهمی که در این جلسات مطرح شده و توافقهایی که حاصل گردیده است به «مجله پیام حوزه، پیش شماره» مراجعه نمایید.

335

پیام امام امیر المومنین (ع)

کتابخانه مدرسه فقهات

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغة في النسخة المطبوعة

336

پیام امام امیر المومنین (ع)

کتابخانه مدرسه فقهات

بخش دوم

حتی مزی الاؤل لسبيله فادلی بها الی فلان بعده. ثم تمثّل بقول الاعشی:

شتان ما بومی علی کورها

و بوم حیّان اخی جابر

فيا عجب!!! بينا هو يستقيلها في حياته اذ عقدها لآخر بعد وفاته- لشدّ ما تشطّرا ضرعيا- فصيرها في حوزة خشاء يعلظ كلمها، و يخشن مسّها و يكثر العنار فيها، و الاعتذار منها، فصاحبها كراكب الصعبة ان اشق لها خرم، و ان اسلس لها تقخم، فمضى الناس- لعمر الله- بخيط و شماس، و تلوّن و اعتراض فصبرت علی طول المدّة، و شدّة المحنة.

ترجمه

این وضع همچنان ادامه داشت تا نفر اول به راه خود رفت (و سر به تیره تراب نهاد) و خلافت را بعد از خودش به آن شخص (یعنی عمر) پاداش داد سپس به گفته (شاعر معروف) «اعشی» تمثّل جست:

شتان ما بومی علی کورها

و بوم حیّان اخی جابر

«بسی فرق است تا دیروزم امروز»

کنون مغموم ودی شادان و پیروز»

(در عصر رسول خدا چنان محترم بودم که از همه به آن حضرت نزدیکتر بودم ولی امروز چنان مرا منزوی ساختند که خلافت را یکی به دیگری تحویل می‌دهد و کاری به من ندارند!) راستی عجیب است او که در حیات خود از مردم درخواست می‌کرد عذرش را

337

پیام امام امیر المومنین (ع)

کتابخانه مدرسه فقهات

بپذیرند و از خلافت معذورش دارند خود به هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری کابین بست چه قاطعانه پستانهای این ناقه را هر يك به سهم خود دوشیدند.

سرانجام آن را در اختیار کسی قرار داد که جوی از خشونت و سختگیری بود با اشتباه فراوان و پوزش طلبی. کسی که با این حوزه خلافت سر و کار داشت به کسی می‌ماند که بر شتر سرکشی سوار گردد، اگر مهار آن را محکم بکشد پرده‌های بینی شتر پاره می‌شود و اگر آن را آزاد بگذارد در پرتگاه سقوط می‌کند. به خدا سوگند به خاطر این شرایط، مردم گرفتار عدم تعادل و سرکشی و عدم ثبات و حرکات نامنظم شدند من که اوضاع را چنین دیدم صبر و شکیبایی پیشه کردم، با این که دوران طولانی و رنج و محنتش شدید بود.

شرح و تفسیر

دوران خلیفه دوم

امام (ع) در بخش دیگری از این خطبه به دوران خلیفه دوم اشاره کرده، می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه داشت تا نفر اول به راه خود رفت (و سر به تیره تراب نهاد)» (حتی مضمی الاول لسبيله) همان راهی که همه می‌بایست آن را بپیمایند. [1] سپس می‌افزاید: «و او بعد از خودش خلافت را به آن شخص (یعنی عمر) پاداش داد!» (فادلی بها الی فلان بعده).

«ادلی» از ماده «دلو» گرفته شده است و همان گونه که با دلو و طناب آب را از

[1] او در سال 13 هجری بعد از حدود 2 سال و 3 ماه خلافت، در ماه جمادی الاخری چشم از جهان فرو بست (مروج الذهب، جلد 2، صفحه 304، چاپ چهارم).

چاه می‌کشند این واژه در مواردی به کار می‌رود که چیزی را به عنوان جابزه یا رشوه یا حق الزحمه به دیگری بدهند، قرآن مجید می‌گوید: «وَ تَدُلُّوْا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ». [1] در این جا «این ابی الحدید معتزلی» می‌گوید: خلافت خلیفه دوم در حقیقت پاداشی بود که خلیفه اول در برابر کارهای او داد. او بود که پایه‌های خلافت «ابو بکر» را محکم ساخت و بینی مخالفان را بر خاک مالید، شمشیر «زبیر» را شکست و «مقداد» را عقب زد و «سعد بن عباد» را در سقیفه، لگدمال نمود و گفت: «سعد» را بکشید! خدا او را بکشد! و هنگامی که «حباب بن منذر» در روز «سقیفه» گفت: آگاهی و تجربه کافی در امر خلافت نزد من است «عمر» بر بینی او زد و وی را خاموش ساخت.

کسانی از هاشمیین را که به خانه «فاطمه» (ع) پناه برده بودند با تهدید خارج کرد و سرانجام می‌نویسد: «و لولاه لم یثبت لابی بکر امر و لا قامت له قائمه، اگر او نبود هیچ امری از امور ابو بکر ثبات پیدا نمی‌کرد و هیچ ستونی برای او برپا نمی‌شد». [2] از این جا روشن می‌شود که تعبیر به «ادلی» چه نکته ظریفی را در بر دارد، سپس امام به گفته شاعر (معروف) «اعشی» تمثیل جست (تمثل بقول الاعشی):

و یوم حیّان اخی جابر

شّتان ما یومی علی کورها

کنون معوم ودی شادان و پیروز [3]

بسی فرق است تا دیروزم امروز

[1] سوره بقره، آیه 188.

[2]- شرح ابن ابی الحدید، جلد 1، صفحه 174.

[3] اعشی یکی از شعرای نامی معروف جاهلیت است، از یونس نحوی سؤال کردند برترین شاعر کیست؟ گفت: من فرد خاصی را معین نمی‌کنم ولی می‌گویم: «امره القیس» است وقتی که سوار باشد، و «نابغه» است هنگامی که گرفتار ترس شود، و «زهیر» است هنگامی که به چیزی علاقه‌مند شود، و «اعشی» است هنگامی که در حال طرب قرار گیرد. او اسلام را درک کرد ولی توفیق تشرف به اسلام برای او حاصل نشد و چون چشمش ضعیف بود به او «اعشی» می‌گفتند و در آخر عمر نابینا شد و اسم او «میمون بن قیس» است و منظورش از شعر بالا اشاره به زمانی است که همنشین «حیان» برادر «جابر» یکی از بزرگان «پمامه» بود که «اعشی» در آن زمان در نعمت و احترام فراوان می‌زیست هنگامی که آن زندگی را مقایسه با وضع خودش در بیابانهای مکه و مدینه می‌کند که برای تحصیل حداقل زندگی باید بر پشت شتر سوار شود و بیابانها را زیر پا بگذارد، می‌گوید: آن زندگی کجا و این زندگی کجا!

اشاره به این که من در عصر رسول خدا چنان محترم بودم که از همه به آن حضرت نزدیکتر، بلکه نفس رسول خدا بودم ولی بعد از او چنان مرا عقب زدند که منزوی ساختند و خلافت رسول خدا را که از همه برای آن سزاوارتر بودم یکی به دیگری تحویل می‌داد.

بعضی نیز گفته‌اند منظور از تمثیل به این شعر مقایسه خلافت خویش با خلفای نخستین است که آنها در آرامش و آسایش بودند ولی دوران خلافت امام بر اثر دور شدن از عصر پیامبر (ص) و تحریکات گسترده دشمنان، مملوّ از طوفانها و حوادث دردناک بود (البته این در صورتی است که اعشی حال خود را با حال شخص حیان مقایسه کرده باشد) [1] سپس امام به نکته شگفت‌انگیزی در این جا اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«شگفت‌آور است او که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند و از خلافت معذورش دارند، خود به هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری کابین بست!» (فیا عجبا!!! بئنا هو یستقبلها فی حیاته اذ عقدها لآخر بعد وفاته).

این سخن اشاره به حدیث معروفی است که از ابو بکر نقل شده که در آغاز خلافتش خطاب به مردم کرد و گفت: «اقیلونی فلسط بخیرکم، مرا رها کنید که من بهترین شما نیستم» و بعضی این سخن را به صورت دیگری نقل کرده‌اند:

[1] شرح ابن میثم، جلد يك، صفحه 257.

«ولیتکم و لست بخیرکم، مرا به خلافت برگزیده‌اند در حالی که بهترین شما نیستم» [1] این روایت به هر صورت که باشد نشان می‌دهد که او مایل به قبول خلافت نبود یا به گمان بعضی به خاطر این که نسبت به آن بی‌اعتنا بود و یا با وجود علی (ع) خود را شایسته این مقام نمی‌دانست، هر چه باشد این سخن با کاری که در پایان عمر خود کرد سازگار نبود و این همان چیزی است که علی (ع) از آن ابراز شگفتی می‌کند که چگونه با این سابقه، مقدمات انتقال سریع خلافت را حتی بدون مراجعه به آرا و افکار مردم برای دیگری فراهم می‌سازد.

در پایان این فراز می‌فرماید: «چه قاطعانه هر دو از خلافت، به نوبت، بهره‌گیری

[1] این حدیث از احادیثی است که در کتب شیعه و اهل سنت به صورت گسترده نقل شده است: «ابن ابی الحدید» در شرح خود دو تعبیر بالا را آورده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 1، صفحه 169).

«شیخ مجد عبده» دانشمند بزرگ مصری در شرح نهج البلاغه خویش می‌گوید: بعضی روایت کرده‌اند که «ابو بکر» بعد از بیعت گفت: «اقیلونی فلسط بخیرکم»، ولی غالب دانشمندان، این روایت را به این صورت نپذیرفته و گفته‌اند: روایت به صورت: «ولیتکم و لست بخیرکم» می‌باشد. (شرح نهج البلاغه عبده، صفحه 86، ذیل همین خطبه) در پاورقی‌های «احقاق الحق» از «ابن حسنی» محدث «حنفی موصلی» در کتاب «در بحر المناقب» حدیث مفصلی در این زمینه نقل می‌کند که در آخر آن آمده است که ابو بکر گفت:

«اقیلونی فلسط بخیرکم و علیّ فیکم، مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست» (احقاق الحق، جلد 8، صفحه 240).

«طبری» مورخ معروف می‌نویسد: «ابو بکر» بعد از بیعت «سقیفه» خطبه‌ای خواند و در ضمن آن گفت: «ایها الناس فآئی قد ولّیت علیکم و لست بخیرکم، ای مردم مرا به خلافت بر شما برگزیده‌اند در حالی که بهترین شما نیستم» (تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 450 چاپ مؤسسه اعلمی بیروت).

«ابن قتیبہ دینوری» در «الامامة و السياسة» نقل می‌کند که ابو بکر با چشم گریان به مردم گفت: «لا حاجة لی فی بیعتکم اقیلونی بیعتی، من نیازی به بیعت شما ندارم بیعت مرا باز گردانید» (الامامة و السياسة، جلد 1، صفحه 20).

کردند و پستانهای این ناقه را هر يك به سهم خود دوشیدند» (لشدّ ما تشطّرا ضرعها).

«ضرع» به معنای پستان است و «تشطّرا» از ماده «شطر» به معنای بخشی از چیزی است.

این تشبیه جالبی است از کسانی که به تناوب از چیزی استفاده می‌کنند زیرا ناقه (شتر ماده) دارای چهار پستان است که دو به دو پشت سر هم قرار گرفته‌اند و معمولاً هنگام دوشیدن دو به دو می‌دوشند و به همین دلیل در عبارت امام (ع) از آن تعبیر به دو پستان شده است و تعبیر به «تشطّرا» اشاره به این است که هر يك از آن دو، بخشی از آن را مورد استفاده قرار داده و بخشی را برای دیگری گذارده است و به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که برنامه از پیش تنظیم شده بود و يك امر تصادفی نبود.

پاسخ به يك سؤال

بعضی در این جا گفته‌اند نظیر آنچه در مورد خلیفه اول گفته شده که از مردم می‌خواست بیعت خود را باز پس بگیرند چون بهترین آنها نیست، در مورد علی (ع) نیز در همین نهج البلاغه آمده است که بعد از قتل عثمان به مردم چنین فرمود: «دعونی و التمسوا غیری ... و ان ترکتمونی فانا کاحکم و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولّیتموه امرکم و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیرا، مرا واگذارید و به سراغ دیگری بروید ... و اگر مرا رها کنید همچون یکی از شما هستم و شاید من شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به کسی که او را برای حکومت انتخاب می‌کنید باشم، و من وزیر و مشاور شما باشم برای شما بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم».

در این جا «ابن ابی الحدید» سخنی دارد و ما هم سخنی، سخن او این است که می‌گوید: «شیعه امامیه از این ایراد پاسخ گفته‌اند که میان گفتار «ابو بکر» و این

گفتار «علی» (ع) تفاوت بسیار است. ابو بکر گفت من بهترین شما نیستم بنا بر این صلاحیت برای خلافت ندارم زیرا خلیفه باید از همه، صالح‌تر باشد ولی علی (ع) هرگز چنین سخنی را نگفت او نمی‌خواست با پذیرش خلافت، فتنه‌جویان فتنه بر پا کنند». [1] سپس ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: «این سخن در صورتی صحیح است که افضلیت، شرط امامت باشد (اشاره به این که ممکن است کسی بگوید لازم نیست امام افضل باشد، سخنی که منطق و عقل آن را هرگز نمی‌پسندد و گفتن آن مایه شرمندگی است)».

ولی ما می‌گوییم مطلب فراتر از این است. اگر در همان خطبه 92 که به آن استدلال کرده‌اند دقت کنیم و تعبیراتی که در میان این جمله‌ها وجود دارد و در مقام استدلال حذف شده است در نظر بگیریم، دلیل گفتار علی (ع) بسیار روشن می‌شود. او با صراحت می‌فرماید: «فانّا مستقبلون امرا له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول، این که می‌گوییم مرا رها کنید و به سراغ دیگری بروید برای این است که ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد. دلها در برابر آن استوار و عقلا ثابت نمی‌ماند» (اشاره به این که در دستورات اسلام و تعالیم پیامبر (ص) در طول این مدت تغییراتی داده شده که من ناچارم دست به اصلاحات انقلابی بزنم و با مخالفت‌های گروهی از شما رو به رو شوم) آن گاه می‌افزاید: «و انّ الافاق قد اعامت و المحجّة قد تنكرت، چرا که چهره آفاق (حقیقت) را ابرهای تیره فرا گرفته و راه مستقیم حق، گم شده و ناشناخته مانده است».

سپس با صراحت جمله‌ای را بیان می‌کند که جان مطلب در آن است، می‌فرماید: «و اعلموا انّی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل

[1] شرح ابن ابی‌الحدید، جلد 1، صفحه 169.

و عتب العاتب، بدانند اگر من دعوت شما را بپذیرم طبق آنچه می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نخواهم داد (بنا بر این، بیعت با من برای شما بسیار سنگین است اگر آمادگی ندارید به سراغ دیگری بروید)».

شاهد این که علی (ع) افضلیت را در امر خلافت لازم و واجب می‌شمرد، این است که در خطبه دیگری می‌فرماید: «انّها التّاس انّ احقّ التّاس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه، ای مردم شایسته‌ترین مردم برای امامت و خلافت نیرومندترین آنها نسبت به آن و آگاهترین مردم نسبت به اوامر الهی است». [1] بنا بر این مقایسه کلام علی (ع) با آنچه از ابو بکر نقل شده، به اصطلاح قیاس مع الفارق است زیرا هیچ شباهتی در میان این دو کلام نیست.

این سخن را با گفتار دیگری که «ابن ابی‌الحدید» در مقام توجیه کلام خلیفه اول آورده است پایان می‌دهیم. او می‌گوید: «آنهایی که افضلیت را در امامت شرط نمی‌دانند نه تنها در مورد این روایت مشکلی ندارند بلکه آن را به کلی از دلایل اعتقاد خود می‌شمردند که خلیفه اول گفته است من به امامت انتخاب شده‌ام در حالی که بهترین شما نیستم. و آنها که روایت اقبولنی را پذیرفته‌اند گفته‌اند:

این سخن جدّی نبوده است و هدف این بوده که مردم را بیازماید و ببیند تا چه اندازه با او موافق یا مخالف، دوست یا دشمن هستند». [2] سستی این گونه توجیحات بر کسی پوشیده نیست چرا که اعتراف هر کسی را باید بر معنی واقعی آن حمل کرد و توجیه، نیاز به قرینه روشنی دارد که در این جا وجود ندارد و به تعبیری دیگر: این اعتراف در هر محکمه‌ای به عنوان يك اعتراف واقعی پذیرفته می‌شود و هیچ عذری در مقابل آن پذیرفته نیست مگر این که با مدرک روشنی همراه باشد.

[1] نهج البلاغه، خطبه 173.

[2] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد 1، صفحه 169.

سپس به ترسیم گویایی از شخصیت خلیفه دوم و صفات و ویژگی‌های او و چگونگی محیط و زمان او پرداخته، می‌فرماید: «او خلافت را در اختیار کسی قرار داد که جوّی از خشونت و سختگیری بود با اشتباه فراوان و پوزش طلبی» (فصیرها فی حوزه [1] خشناء یغلظ کلمها [2] و یخشن مسّها یکتّر العثار [3] فیها، و الاعتذار منها).

حوزه، در حقیقت در این جا اشاره به مجموعه اخلاق و صفات ویژه خلیفه دوم است و در واقع چهار وصف برای او ذکر فرموده است که نخستین آنها خشونت است و تعبیر به «یغلظ کلمها» اشاره به جرات شدیدی است که از نظر روحی یا جسمی در برخورد با او حاصل می‌شد.

دومین آنها خشونت در برخورد است که با جمله «و یخشن مسّها» ذکر شده است، بنا بر این «حوزه خشناء، دارنده صفات خشونت‌آمیز» به وسیله دو جمله بعد از آن که خشونت در سخن و خشونت در برخورد بوده است تفسیر شده است.

سومین ویژگی، اشتباهات فراوان و چهارمین آنها عذرخواهی از آن است که با جمله «و یکتّر العثار فیها، لغزش در آن فراوان است» و «و الاعتذار منها، پوزش طلبی آن فراوان است» بیان شده است.

در مورد اشتباهات فراوان خلیفه دوم مخصوصا در بیان احکام و پوزش طلبی مکرّر و همچنین خشونت در برخورد، مطالب فراوانی در تاریخ اسلام، حتی کتابهایی که به وسیله دانشمندان اهل سنت تألیف یافته، دیده می‌شود که در بحث نکات به گوشه‌ای از آن اشاره خواهد شد.

[1] «حوزه» به معنای ناحیه و طبیعت آمده، از مادّه «حیازت» به معنای جمع کردن و بر گرفتن است.

[2] «کلم» در اصل به معنای زخم و جرح است و کلام را از این جهت کلام می‌گویند که اثر قاطع در طرف مقابل می‌گذارد.

سپس می‌افزاید: «کسی که با این حوزه خلافت سر و کار داشت به کسی می‌ماند که بر شتر سرکشی سوار گردد، اگر مهار آن را محکم بکشد پرده‌های بینی شتر پاره می‌شود و اگر آن را آزاد بگذارد در پرتگاه سقوط می‌کند (و خود و اطرافیان خویش را به هلاکت می‌افکند)» (فصاحبها کراکب الصَّعْبَة [1] ان اشنق [2] لها خرم [3]، و ان اسلس [4] لها تقمّم [5]).

امام (ع) در این جمله وضع حال خود و گروهی از مؤمنان را در عصر خلافت خلیفه دوم شرح می‌دهد که اگر با وجود ویژگیهای اخلاقی که در بالا اشاره شد در شخص خلیفه، کسی می‌خواست با او به مقابله برخیزد، کار به اختلاف و مشاجره و ای بسا شکاف در میان مسلمین یا مواجهه با خطرانی از ناحیه خلیفه می‌شد و اگر می‌خواست سکوت کند و بر همه چیز صخّه بنهد خطرات دیگری اسلام و خلافت اسلامی را تهدید می‌کرد، در واقع دانه در میان دو خطر قرار داشتند: خطر برخورد با خلیفه و خطر از دست رفتن مصالح اسلام. به همین دلیل در جمله‌های بعد، امام (ع) از ناراحتی خودش و سایر مردم در آن عصر شکایت می‌کند و مشکلات روزافزون مسلمانان را بر می‌شمارد.

این احتمال نیز از سوی بعضی از شارحان نهج البلاغه داده شده است که

- [1] «صعبه» به معنی انسان یا حیوان سرکش است و نقطه مقابل آن «دلول» به معنی رام می‌باشد و «صعبه» در این جا اشاره به ناقه صعبه (شتر سرکش) است.
 [2] «اشنق» به معنی کشیدن زمام ناقه و مانند آن است و «شناق» بر وزن کتاب به ریسمانی گفته می‌شود که دهان مشک را با آن می‌بندند.
 [3] «خرم» از ماده «خرم» (بر وزن چرم) به معنی پاره کردن و شکافتن است.
 [4] «اسلس» از ماده «سلس» (بر وزن قفس) و «سلاسه» به معنی سهولت و آسانی است بنا بر این اسلس به معنی «رها کرد و آسان گرفت» می‌باشد.
 [5] «تقمّم» از ماده «قحوم» (بر وزن شعور) به معنی انداختن خویشتن در چیزی بدون فکر و مطالعه است.

ضمیر در «صاحبها» به مطلق خلافت باز گردد، یعنی در طبیعت خلافت، دانه یکی از این دو خطر نهفته است. اگر شخصی که در رأس خلافت است بخواهد با همه چیز قاطعانه برخورد کند خطر عکس العمل‌های حادّ وجود دارد و اگر بخواهد با سهولت و اغماض برخورد کند با خطر سقوط در درّه انحراف و اشتباه و از میان رفتن ارزشهای اسلامی رو به رو می‌شود.

ولی قراین نشان می‌دهد که منظور همان معنی اول است و چنانچه در جمله‌های بعد و قبل دقت کنیم این نکته به وضوح به دست می‌آید. [1] آن گاه امام (ع) در ادامه همین سخن و بیان گرفتاریهای مردم و گرفتاری خود در آن دوران، چنین می‌فرماید: «به خدا سوگند به خاطر این شرایط، مردم گرفتار عدم تعادل و سرکشی و عدم ثبات و حرکات نامنظم شدند» (فمنی [2] التّاس لعمر الله بخیط [3] و شماس [4]، و تلون [5] و اعتراض [6]).

در این جمله به چهار پدیده رفتاری و روانی مردم در عصر خلیفه دوم اشاره شده است و ای بسا که آنها را از رئیس حکومت گرفته بودند چرا که همیشه رفتار رئیس حکومت بازتاب وسیعی در مردم دارد و از قدیم گفته‌اند: «التّاس علی دین ملوکهم».

- [1] بعضی احتمال سوّمی در این جا داده‌اند که منظور از آن خلافت در عصر خود امام (ع) است که شرایط و اوضاع، امام (ع) را در میان دو مشکل قرار داد، ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد.
 [2] «منی» از ماده «منو» (بر وزن بند) به معنی مبتلا شدن است.
 [3] «خیط» در اصل به معنی پایکوبی شتر بر زمین است و سپس به حرکات حساب نشده و بی‌پروا اطلاق شده است و لازمه آن عدم حفظ تعادل به هنگام راه رفتن است.
 [4] «شماس» به معنی سرکشی و بد خلقی است.
 [5] «تلون» به معنی تغییر حال دادن یا رنگ عوض کردن است.
 [6] «اعتراض» در اصل به معنی حرکت در عرض جاده آمده و اشاره به حرکات ناموزون و غیر مستقیم می‌باشد.